



۲۰۱۷/۰۲/۰۳



بصير صباح

چهره های تاریخی

تحقیق و نگارش بصیر صباح

قسمت دوازدهم

(۳)

جلال الدین محمد بلخی ، فرزانه فرزند بلخ



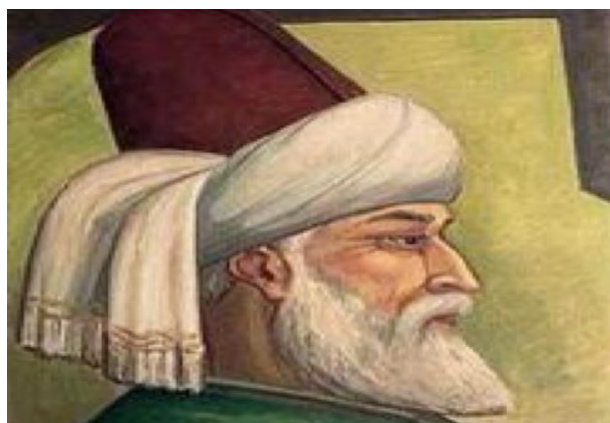
جلال الدین محمد بلخی رومی فرزند بهاء الدین الولد سلطان العلماء

تاریخ و محل تولد

۶ ربیع الاول ۶۰۴

بلخ افغانستان

دوران جوانی



پدرش به سال ۶۲۸ در گذشت و جوان بیست و چهار ساله به خواهش مریدان یا بنا به وصیت پدر، دنباله کار او را گرفت و به وعظ و ارشاد پرداخت. دیری نگذشت که سید برهان الدین محقق ترمذی به سال ۶۲۹ هـ. ق به روم آمد و جلال الدین از تعالیم و ارشاد او برخوردار شد. به تشویق همین برهان الدین یا خود به انگیزه درونی بود که برای تکمیل معلومات از قونیه به حلب رهسپار شد. اقامت او در حلب و دمشق روی هم از هفت سال نگذشت. پس از آن به قونیه باز گشت و به اشارت سید برهان الدین به ریاضت پرداخت. پس از مرگ برهان الدین، نزدیک پنج سال به تدریس علوم دینی پرداخت و چنانچه نوشته اند تا ۴۰۰ شاگرد به حلقه درس او فراهم می آمدند.

دگر بار بشوریدم بدان سان به جان تو

که هر بندی که بر بندی بدرانم بجان تو

چو چرخم من چو ماهم من چو شمع من ز تاب تو

همه عqlم همه عشقم همه جانم بجان تو

نشاط من ز کار تو خمار من ز خار تو

به هرسو رو بگردانی بگردانم بجان تو

غلط گفتم غلط گفتن درین حالت عجب نبود

که ایندم جام را ار می نمی دانم بجان تو

من آن دیوانه بندم که دیوان را همی بندم

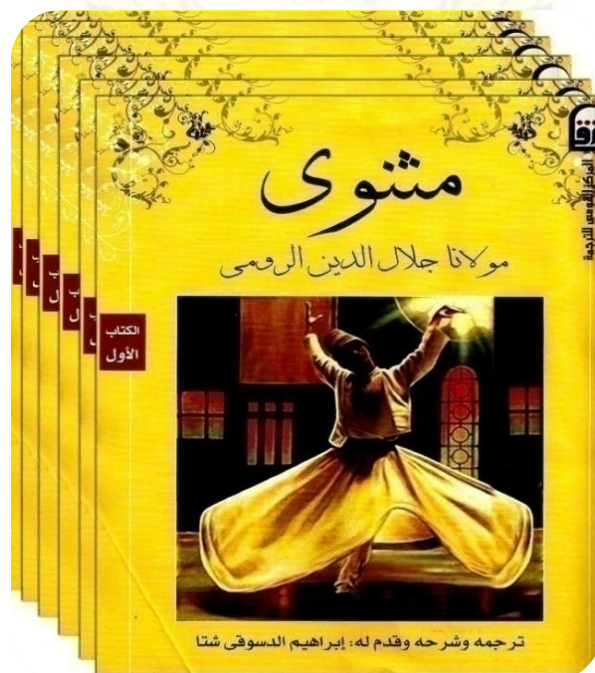
من دیوانه دیوان را سلیمانم به جان تو

بغیر عشق هر صورت که آن سر بر زند از دل
ز صحن دل همین ساعت برون رانم بجان تو
بیا ای او که رفتی تو که چیزی کو رود آید
نه تو آنی به جان من نه من آنم بجان تو
ایا منکر درون جان مکن انکار ها پنهان
که سر سرنوشت را فرو خوانم بجان تو

** * **

مهاجرت خانواده مولانا جلال الدین بلخی

در این جا حکایت مهاجرت خانواده مولانا جلال الدین که در آن زمان پنج شش ساله بود به شام آغاز شد. مهاجرتی که چندین سال طول کشید و باعث شد تا آنها از خطری که پشت دروازه های خوارزم و خراسان و بلخ کمین کرده بود یعنی حمله چنگیز خان مغول و قتل عام مردم بلخ نجات یابند. کاروان خانواده سلطان العلماء راه به سمت غرب پیش گرفت. در هر شهری که می رسید بزرگان شهر به دیدارش می آمدند در سال ۶۱۰ هجری به نیشابور رسیدند و فریدالدین عطار به دیدن آنها آمد. دیداری که تأثیر شگرف بر زندگی جلال الدین محمد شش ساله داشت. عطار به بهاءالدین گفت از این گوهر گرانبها مواظبت کن و اسرارنامه خود را به این کودک اهداء کرد و گفت: «زود باشد که از نفس گرم خویش آتش بر سوختگان عالم زند و شور و غوغا در عالم اندازد.»



این دیدار آنچنان تأثیری در آینده محمد داشت به نحوی که مثنوی معنوی آخرین مثنوی در باب متصوفه بود و شواهد بسیاری در دست است که تاثیر عطار را بر جلال الدین محمد تأیید می کند. هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم يك كوچه ايم و يا آنجا كه می گوید:

عطار روح بود و سنایی دو چشم ما قبله سنایی و عطار آمدیم

یا

عطار روحم بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم

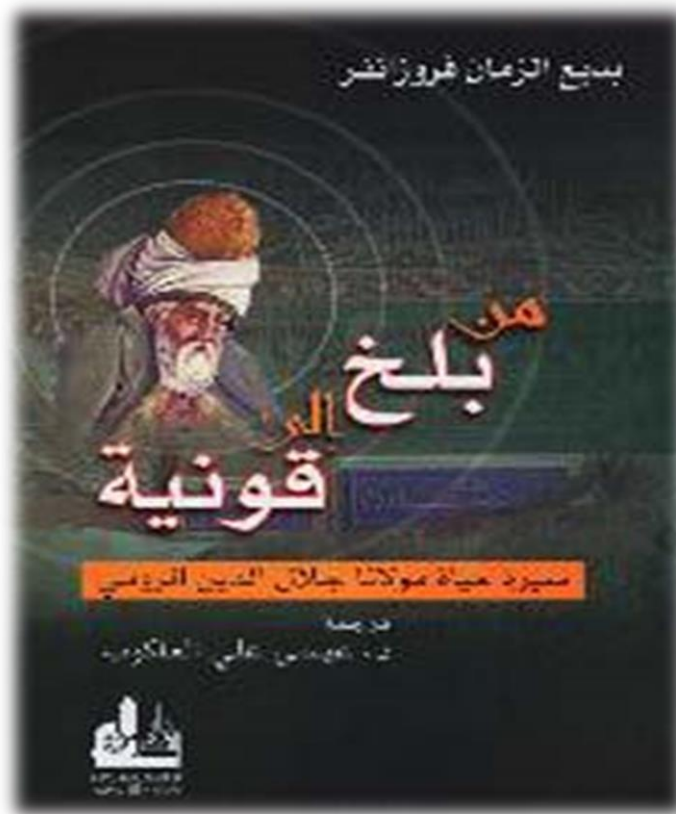
نگارش مثنوی

تذکره نویسان نوشته اند زمانی که مولانا به درخواست حسام الدین چلیپی تصمیم به نگارش مثنوی گرفت آن را به شیوه منطق الطیر عطار سرود. می گویند مولانا پیش از سرودن شعر «بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند» گفته است خیالش از ذهنم گذشت تا به شیوه منطق الطیر فریدالدین عطار تنظیم کنم.

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن
ترک من خراب شبگرد مبتلا کن
ماییم و موج سودا، شب تا به روز تنها
خواهی بیا بیخشا، خواهی برو جفا کن
از من گریز تا تو، هم در بلا نیفتی
بگزین ره سلامت، ترک ره بلا کن
ماییم و آب دیده، در کنج غم خزیده
بر آب دیده ما صد جای آسیا کن
خیره کشی است مارا، دارد دلی چو خارا
بکشد، کسش نگوید: "تدبیر خونبها کن"
بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد
ای زرد روی عاشق، تو صبر کن، وفا کن
دردی است غیر مردن، آن را دوا نباشد
پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن؟
در خواب، دوش، پیری در کوی عشق دیدم
با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن
گر ازدهاست بر ره، عشق است چون زمرد
از برق این زمرد، هین، دفع ازدها کن..

مولانای بلخ از بغداد تا شام و بالاخره قونیه

مولانا به همراه پدر به بغداد رفت و مقدمات تحصیلات را نزد پدر و سپس علمای بغداد آغاز کرد و سپس در شام رفت و هفت سال در این شهر ساکن شد و سرانجام در نوزده سالگی در قونیه ساکن شد. در سال ۶۲۸ هجری سلطان العلماء در قونیه فوت کرد و جلال الدین محمد که در محضر پدر علم و فقه آموخته بود به شام بازگشت و در یکی دارالعلم های این شهر تحصیل کرد و پس از مدتی به حلب رفت و در مدرسه حلاویه منزل کرد و از محضر فقیه بزرگی چون عمر بن احمد بن هبه الله معروف به کمال الدین عدیم حلبی، سید برهان الدین ترفدی علم آموخت و در کسوت فقیه و عالمی گرانقدر به قونیه بازگشت. در این شهر حلقه تدریس تشکیل داد.



او در این زمان از شهرت فراوانی برخوردار بود و شاگردان زیادی گرد او حلقه زده بودند و اعتبار زیادی در قونیه کسب کرده بود. او عالمی صاحب کرسی و فقیهی صاحب فتوی بود که وعظ می کرد و مردم را از سماع و موسیقی پرهیز می داد. همه منابع بی تردید بر خورد مولانا با شمس الدین محمد تبریزی را مهم ترین واقعه زندگی جلال الدین محمد بلخی می دانند. در باره این که این دیدار برای بار نخست چگونه اتفاق افتاده اختلاف زیادی میان تذکره نویسان و مؤرخان وجود دارد.

یکی مطرب همی خواهم در این دم
حریفی نیز خواهم غمگساری
همه اجزای او مستی گرفته
مسلمانی منور گشته از وی
چو با نه کس بیاید بشمری ده
خدایا نوبتی مست بفرست
دهل کوبان برون آییم از خویش
دهلزن گر نباشد عید عید است
پراکنده بخواهم گفت امروز
مگر ساقی بینداید دهانم

که نشناسد ز مستی زیر از بم
ز بی خویشی نداند شادی از غم
مبدل گشته از اولاد آدم
مسلم گشته از هستی مسلم
ده تو نه بود از ده یکی کم
که ما از می دهل کردیم اشکم
که ما را عزم ساقی شد مصمم
جهان پر عید شد والله اعلم
چه گوید مرد درهم جز که درهم
از آن جام و از آن رطل دمام

مرادم کیست زین ها شمس تبریز

ازیرا "شمس" آمد جان عالم

پایان قسمت دوازدهم

(۳)

ادامه دارد